



شماره شصت:

فهرست:

- ۲ گروه پنجم - تأویل آیه قتل و احیاء به قتل و احیای معرفتی
- ۴ دلالت حکمی این روایات:
- ۶ گروه ششم: روایت ذیل و مما رزقناهم ینفقون
- ۶ گروه هفتم: روایات زکات علم
- ۷ گروه هشتم: روایات بیان ثواب عالمان و معلمان



بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

در قاعده ارشاد جاهل و وظیفه عمومی، تعلیم احکام و عقاید و معارف دین، در سطوح احکام الزامی مبتلی به، واجب است و در سطوح دیگر مستحب و راجح است.

ادله ای که در این قاعده بحث شد، حدود ده گروه از آیات قرآن و گروهی از روایات که در اخبار و روایات هم برخی از روایات، ادله به صورت تک روایت، و برخی از ادله، به صورت گروه و مجموعه‌ای از روایات بود که در این بخش، گروه اول از روایات، روایات کتمان علم، گروه دوم از روایات، روایات من علم باب هدی و یا من علم باب خیر فله مثل اجر من عمل بها، گروه سوم از روایات، مجموعه‌ای از اخباری بود که عمدتاً از امام عسکری در احتجاج بود که ۲۵ روایت که در ابتدای باب ۸ ابواب فضل علم در بحار آمده بود. گروهی هم روایاتی بود که بین وجوب تعلم از جاهل و وجوب تعلیم از عالم ملازمه برقرار می‌کرد.

این چهار گروه از روایات بود که به صورت گروهی بود که برخی از این طوائف اگر سنداً هم صحیح نباشد نمی‌توان باز کنار گذاشت.

بنابراین:

- ۱- روایات حرمت کتمان علم
- ۲- روایات من علم باب هدی یا من علم باب خیر
- ۳- روایاتی که ملازمه بین وجوب تعلم و وجوب تعلیم برقرار می‌کرد
- ۴- مجموعه روایاتی که امام عسکری نقل می‌کند.

گروه پنجم - تأویل آیه قتل و احیاء به قتل و احیای معرفتی

گروهی از روایات است که در ذیل آیه شریفه «وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَانَتْ مِثْلَ نَفْسٍ كَانَتْ مِثْلَ نَفْسٍ كَانَتْ مِثْلَ نَفْسٍ» مائده/۳۲ وارد شده است این آیه ۳۲ مائده است که من قتل نفسا بغير نفس فكانما قتل الناس جميعا و من احياها فكانما احيا الناس جميعا، این آیه، از بحث آیات بحث نشد؛ چون ظاهر آیه، احیاء و قتل فیزیکی و مادی است؛ چون «مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا»، این یک حرام با چنین تأکیدی است، البته راز این مسئله که



شماره هشت:

چطور کشتن یک نفر، کشتن همه است و نجات یک نفر، نجات همه است آیا به صورت مبالغه گفته است یا این که یک حقیقتی در این وجود دارد در جای خود بحث باید بحث شود.

این آیه در دلالت اولی خود، فقط قتل و احیاء فیزیکی و طبیعی را شامل می‌شود اما مجموعه و سلسله‌ای از اخبار و روایات وجود دارد که این آیه را به قتل و احیای معنوی تعبیر بردند که یکی از مصادیق قتل و احیای معنوی، تعلیم و تربیت و فراتعلیمی است و قتل هم به معنای اضلال است که این در روایات متعددی آمده است. برخی از این روایات در باب هشتم در ابواب فضل علم است:

روایت ۳۳: امالی شیخ عن المفید عن ابن قولویه عن ابیه عن سعد، عنه عن عثمان بن عیسی عن سماعة بن مهران عن ابي عبد الله ع قال «قلت لهذا قول الله تبارک و تعالی - مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَ مَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا فَقَالَ مَنْ أَخْرَجَهَا مِنْ ضَلَالَةٍ إِلَى هُدًى فَقَدْ أَحْيَاهَا وَ مَنْ أَخْرَجَهَا مِنْ هُدًى إِلَى ضَلَالٍ فَقَدْ قَتَلَهَا»!

بحث سندی:

روایت از جهت سند معتبر است.

بحث دلالی:

حضرت فرمود: مَنْ أَخْرَجَهَا مِنْ ضَلَالٍ إِلَى هُدًى فَقَدْ أَحْيَاهَا، احیاء، حفظ جان دیگران نیست، بلکه حفظ اعتقاد است کسی که او را از ضلالت به هدایت بیاورد، احیاء کرده است فمن أخرجها من هدى الى ضلال فقد والله أماتها که به صرف این آیه، نمی‌توان این را استفاده کرد، البته می‌شود استشعار از آیه کرد و در حد احتمال می‌توان در نظر گرفت ولی نمی‌توان استدلال فقهی به آیه بدون روایت، نمود؛ ولی وقتی روایت بیاید می‌توان استفاده کرد و یکی از مصادیق اخراج از ضلال الی هدی این است که چیزی که نمی‌داند و باید آموزش دهد.

روایت ۵۶: این باب که در محاسن آمده است و ممکن است این روایت همان روایت باشد منتهی آن در امالی بود، چون هر دو را سماعه نقل می‌کند. در تفسیر عیاشی این را از سماعه آورده است این دو سه روایت را سماعه از امام صادق نقل می‌کند که ممکن است اینها یک روایت است. علی بن حکم عن ابان بن عثمان عن فضیل است که اگر فضیل، معتبر باشد، بقیه سند درست است.



شماره هشت:

روایت ۵۷ این باب: این روایت از امام باقر است که در ذیل «وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا قَالَ مِنْ حَرَقٍ أَوْ غَرَقٍ قُلْتُ فَمَنْ أَخْرَجَهَا مِنْ ضَلَالٍ إِلَى هُدًى قَالَ ذَاكَ تَأْوِيلُهَا الْأَعْظَمُ» که می‌فرماید: قال من حرق أو غرق، احیاءش کند دارد می‌سوزد یا غرق می‌شود، نجات دهد، گفت فمن اخرجها من ضلال الى هدى این را هم می‌گیرد، حضرت فرمود ذَاكَ تَأْوِيلُهَا الْأَعْظَمُ»، این مصداق بالاترش است و شامل آن می‌شود.

روایت ۵۸: مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ عَنْ يَحْيَى بْنِ عِمْرَانَ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبِي خَالِدِ الْقَمَاطِ عَنْ حُمْرَانَ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ أَسْأَلُكَ أَصْلَحَكَ اللَّهُ قَالَ «نَعَمْ فَقُلْتُ كُنْتُ عَلَى حَالٍ وَ أَنَا الْيَوْمَ عَلَى حَالٍ أُخْرَى كُنْتُ أَدْخُلُ الْأَرْضَ فَأَدْعُو الرَّجُلَ وَ الْوَأْتِيْنِ وَ الْمَرَأَةَ فَيُنْقِذُ اللَّهُ مِنْ يَشَاءُ وَ أَنَا الْيَوْمَ لَأُأَدَّعُو أَحَدًا فَقَالَ وَ مَا عَلَيْكَ أَنْ تُخَلِّيَ بَيْنَ النَّاسِ وَ بَيْنَ رَبِّهِمْ فَمَنْ أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يُخْرِجَهُ مِنْ ظُلْمَةٍ إِلَى نُورٍ أَخْرَجَهُ ثُمَّ قَالَ وَ لَا عَلَيْكَ إِنْ أَنْسَتَ مِنْ أَحَدٍ خَيْرًا أَنْ تُنْبِذَ إِلَيْهِ الشَّيْءَ نَبْذًا قُلْتُ أَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ مَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا- قَالَ مِنْ حَرَقٍ أَوْ غَرَقٍ ثُمَّ سَكَتَ ثُمَّ قَالَ تَأْوِيلُهَا الْأَعْظَمُ أَنْ دَعَاها فَاسْتَجَابَتْ لَهُ»^۲.

از محاسن است عَنْ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ عَنْ يَحْيَى بْنِ عِمْرَانَ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبِي خَالِدِ الْقَمَاطِ عَنْ حُمْرَانَ بَعِيدَ نَيْسْتِ اَيْنِ هَمْ مَعْتَبَرٌ بَاشِدُ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ أَسْأَلُكَ أَصْلَحَكَ اللَّهُ قَالَ «نَعَمْ قُلْتُ ... می‌گوید: من گاهی مردم را به تشیع دعوت می‌کردم حضرت جوابی می‌دهند بعد می‌رسند به این آیه که من حرق او غرق و ... و بعد فرمود تَأْوِيلُهَا الْأَعْظَمُ أَنْ دَعَاها فَاسْتَجَابَتْ لَهُ، تأویل اعظم آیه این است که دعوت می‌کند و استجابت می‌کند.

دلالت حکمی این روایات:

نکته‌ای که در این مجموعه باید توجه داشت که آیا وجوب از این استفاده می‌شود یا نه؟
مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا»، حرمت را می‌گوید و وقتی تعبیر به اضلال می‌برد، یعنی اضلال حرام است.

ظاهر اولیه «وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا» مائده/۳۲، ممکن است مثل روایات باب علم باب هدی و علم باب ضلال که تفاوت داشت این هم ممکن است تفاوت داشته باشد برای این که من احیاء بیان ثواب است نه عقاب و از بیان ثواب، حکم الزامی استفاده نمی‌شود؛ ولی این احتمال در اینجا ممکن است پاسخ داده شود به این که قرائن لَبِّي در کار است که وجوب را می‌رساند برای این که احیاء اینجا مقابل قتل است و اگر کسی احیا را انجام ندهد او از

^۲ - الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۲، ص ۲۱۱.



شماره شصت:

بین می‌رود قرینه لَبِّی و عقلی اقتضا می‌کند که اینجا الزام است و وقتی در روایات تطبیق داده شده است احیای از غرق شدن و از هلاکت است؛ ولذا چون در بحث، نفس، آمده؛ قرینه عقلیه مستقلی وجود دارد که واجب است و این بعید نیست علیرغم این که قاعده کلی می‌گوید بیان ثواب و وعده بر ثواب موجب حکم الزامی نمی‌شود مگر این که قرینه خاصه‌ای باشد.

در روایت ۵۸ گفته شده است اگر سندش معتبر باشد می‌گوید من قبلاً همسایگان و دوستانمان را به تشیع دعوت می‌کردم یا به تبلیغ می‌رفتم، فَأَدْعُو الرَّجُلَ، دعوت می‌کردم کنایه از دعوت به امامت است و خدا افرادی را بوسیله من هدایت می‌کرد. ولی وَ أَنَا الْيَوْمَ، الان که تجارت می‌روم این کار را نمی‌کنم، حضرت فرمود: لازم نیست که این کار را انجام دهی، اگر خدا بخواهد هدایت می‌کند و بعد امام تکمیل می‌کند می‌گوید معنایش این نیست که اگر زمینه دیدی اقدام نکن، وَ لَا عَلَيْكَ إِنِ آنَسْتَ مِنْ أَحَدٍ خَيْرًا ... اما در عین حال اگر دیدی شرایطی فراهم است حرفت را بزن یک جور عقیده امامت را منتشر کن فقلت اخبرنی .. من حرق او غرق، و بعد فرمود: تَأْوِيلُهَا الْأَعْظَمُ أَنْ دَعَاهَا فَاسْتَجَابَتْ لَهُ، این هم مصداق است ممکن است امام می‌فرماید اینجا دیگر مستحب است و ممکن است می‌گوید در هر دو وجوب است منتهی باید شرایط مهیا باشد و شرایط تقیه نباشد. ولی در هر حال دلالت بر وجوبش بعید نیست گرچه اگر این روایت معتبر باشد ممکن است تأویلش، وجوب نیست و همان رجحان است البته با دقت مجدد به نظر می‌آید تأویلش هم وجوب است؛ منتهی این که امام فرمود اقدام نکن بخاطر این بوده که شرایط فراهم نبوده است.

۱- این مجموعه روایات هم می‌تواند دلالت بر ارشاد کند یا ارشاد در محدوده واجبات یا لااقل همان ارشاد مستحب است که بعید نبود ارشاد واجب را این مجموعه افاده کند.

۲- شمول حکم در این مجموعه روایات

قدر متیقن این مجموع روایات، اعتقادات اصلی است، اما یک شمولی دارد و در هر حکمی که احیی باشد بعید نیست شمول داشته باشد بالاخره بیان حکم، احیاء است ولی احتمال دارد احیاء و قتل در امور اساسی و مهم و اعتقادی است. اما این هم جای تردیدش باقیست.



گروه ششم: روایت ذیل و مما رزقناهم ینفقون

گروه ششم که روایاتش زیاد نیست و شاید غیر از بحار، روایاتی در این زمینه نباشد، و آن چیزی است که مربوط به و مما رزقناهم ینفقون است این روایت ۳۸ باب بحار است که از معانی الاخبار نقل شده با یک سندی که بحث‌هایی در مورد یحیی بن عمران است ولی شاید مورد قبول باشد این روایت از امام صادق است که الم را تعریف کردند و بعد می‌فرمایند «ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ قَالَ بَيَّانٌ لِّشَيْعَتِنَا الَّذِيْنَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَ يَقِيْمُونَ الصَّلَاةَ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ قَالَ مِمَّا عَلَّمْنَاهُمْ يَبْتُونَ وَ مِمَّا عَلَّمْنَاهُمْ مِنَ الْقُرْآنِ يَتْلُونَ»^۳، که می‌گوید انفاق را نمی‌آورد رزق و انفاق، ظهور اولیه‌اش در همین امور مادی است ولی این روایت این آیه را مثل آیه قبلی در یک مرتبه بالاتر تفسیر می‌کند. این روایت و روایات دیگری هم داریم که در مورد انذر الی طعامک است که گفته شده است طعام یعنی علم و در رزق هم در جاهایی از روایات است که غیر از رزق، علم را هم می‌گیرد، اگر این روایت با پاره‌ای از روایات دیگر کنار هم گذاشته شوند، آن مطلبی که مرحوم علامه طباطبائی فرزندتذ استفاده در مورد رزق فرمودند استفاده می‌شود که رزق معنای عام دارد:

یک رزق الهی همان آب و نانی است که خداوند عنایت می‌کند.

دو: علم و دانش و ایمان هم به نحوی رزق است

اگر از مجموعه روایات اطمینان بدست آمد که بعید نیست که مفهوم رزق و انفاق از یک شمول بیشتری برخوردار است آن وقت رزقناهم ینفقون یعنی از علمش هم بهره می‌برد تطبیق رزق بر علم، این هم در گروهی از روایات آمده است که انفاقش، نشر علم و ارشاد دیگران است.

گروه هفتم: روایات زکات علم

گروه هفتم بحث زکاة العلم نشره است که در کتاب کافی ذکر شده و سند معتبری هم دارد.

روایت «زَكَاةُ الْعِلْمِ تَعْلِيمُهُ» از کنزالفوائد است و چند روایت دیگر مثل «زَكَاةُ الْعِلْمِ تَعْلِيمُهُ مَنْ لَا يَعْلَمُهُ»^۴، «زَكَاةُ الْعِلْمِ نَشْرُهُ»^۵، و برخی از این روایات، واژه زکاة و برخی صدقه دارد مثلاً «مَا تَصَدَّقَ النَّاسُ بِصَدَقَةٍ مِثْلَ عِلْمٍ

^۳ - بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۲، ص ۱۷.

^۴ - همان، ص ۲۵.

^۵ - تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص ۴۴.



يُنَشَّرُ^٦، فلذا گروه هفتم روایاتی است که نشر علم را به عنوان زکات و صدقه ترغیب می‌کند. این روایات هم هفت هشت روایت دارد که برخی از اینها در اواخر این باب است و در کافی هم یک روایت معتبر دارد که زکاة العلم، بذل العلم در باب چهارم همان ابواب علم است که سند معتبر هم دارد در این صورت این روایات، همه مؤید می‌شوند بدین ترتیب این روایات، سه چهار گروه شدند: گروه اول: نشر علم و ارشاد جاهل، احیای دیگران است، گروه دوم: نشر علم، انفاق است، علم رزق است و آن انفاق است، گروه سوم: این روایات هم به طور خاص می‌گویند صدقه و زکات است که نوعی از انفاق به شمار می‌آید.

مثلاً این روایت از منیة المرید: «أَفْضَلُ الصَّدَقَةِ أَنْ يَعْلَمَ الْمَرْءُ عِلْمًا ثُمَّ يَعْلَمَهُ أَخَاهُ»^٧ که این قبیل روایات متعدد است، البته از این روایات وجوب استفاده نمی‌شود روایاتی که دلالت بر تصدق و زکات و انفاق می‌کند حتی روایاتی که زکاة العلم تعلیمه باز وجوب استفاده نمی‌شود برای این که این، زکات واجب را بر این تطبیق نداده است می‌گویند «لِكُلِّ شَيْءٍ زَكَاةٌ» ما یقین داریم که زکات واجب نیست، لذا ظهور دو سه روایت اخیر، قاعده ارشاد جاهل به معنای عام است، یعنی همه احکام و علوم و دانش‌های الهی را منتقل کردن مستحب است.

گروه هفتم که دلالتشان ضعیف‌تر است چند روایت است که ثوابی برای معلم خیر ذکر می‌کند روایت ۴۰ و ۴۱ که می‌گویند دواب ارض و حیطان بحر و همه عالم برای معلم خیر دعا می‌کنند.

گروه هشتم: روایات بیان ثواب عالمان و معلمان

روایت دیگری هم ممکن است باشد که بیان ثواب برای معلمان می‌کند که اینها هم ارشاد مستحب به معنای عام را می‌گویند.

گروه هشتم که راجع به معلم نیست ثواب برای علما ذکر می‌کند «مداد العلماء افضل من دماء الشهداء»^٨. بعید نیست که ثوابی که ذکر می‌کند ناظر به عالمی است که فایده‌ای برای دیگران دارد و تعلیم و تربیت می‌کند بعید نیست با این قید، گفته شود این ظهور که ثواب‌هایی برای عالم ذکر کرده که در همین باب چندین روایت آمده است و در بابهای دیگر، برخی از این احادیث، ظهور در این دارد که عالم از این حیث که منشأ هدایت و تعلیم می‌شود از آن حیث است، اگر همه روایات هم نباشد، برخی از آنها این‌طور است وقتی می‌گویند مداد العلماء افضل من

^٦ - بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۲، ص ۲۵.

^٧ - همان.

^٨ - من لا یحضره الفقیه / ترجمه غفاری، علی اکبر و محمد جواد و بلاغی، صدر، ج ۶، ص ۳۴۵.



شماره شصت:

دماء الشهداء جنبه تعلیمش را می‌گوید یا جایی که عالم و عابد را مقایسه می‌کند و بعد می‌فرماید عالم افضل است چون دیگران از آن استفاده می‌کنند بنابراین این گروه نهم، فقط بخواهد به فضیلت علم اشاره کند که نفس علم، یک فضیلتی است ولی تعدادی از آنها نظارت به جنبه هدایت‌گری و تعلیم دیگران عالم دارد و لذا آن هم که کم نیست و دارای تعدد است به این مطلب اشاره می‌کند.

چند گروه از روایات که علاوه بر ارشاد، به قاعده هدایت هم اشاره دارد یعنی کارهای تربیتی را شامل است و صرف علم دادن نیست. من احياءها فقد احيى الناس جميعا، فقط تعلیم نیست، فعالیت‌های تربیتی را هم می‌گیرد فلذا قاعده هدایت را هم دربرمی‌گیرد.

در این باب، ۹۲ روایت وجود دارد که غالباً به شکلی به این بحث مرتبط است. باب ۸ از باب فضل علم است و باب کتمان علم هم که باب ۱۳ بود این باب هم حدود ۸۴ روایت داشت که غالباً به یک شکلی با این بحث ربط داشت تقریباً ۲۰۰ روایت است که به شکلی با قاعده ارشاد جاهل به معنای عام که مستحب است یا ارشاد جاهل به معنای خاص که واجب است در احکام الزامی، یا قاعده هدایت که فعالیت‌های تربیتی است، ارتباط دارد.

عین همین روایات در روایات عامه نیز است یعنی قاعده ارشاد و وظایف تعلیمی و تربیتی که برای عموم یا علما ذکر شده است از متواترات اخبار و روایات است و متفق بین الفریقین است و عددش در روایات شیعه بالاتر از ۲۰۰ است که حدود ده طائفه شد و بعید نیست عامه هم در این حدود داشته باشند؛ و لذا حجم روایات، خیلی فوق العاده است.

تا اینجا بما لا مزید علیه، تقریباً یک استقصای تامی از آیات در ده بند است که خیلی از آیات، گروهی بود و همین طور روایات هم در نه، ده گروه که غالباً گروهی بود بحث شد.

این مجموعه، ادله نقلی بود که بحث شد.

با ملاحظه آیات و روایات، استنتاجات و فروعاتی در بحث بیان شد؛ ولی در حدود ده پانزده بند، بحث تکمیلی است که در هفته بعد انشاء الله.